۱۹. توحید صدوق (۱۴۰۳/۰۲/۱۲)

سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - چهارشنبه، ۱۲ اردیبهشت ۱۴۰۳

- پیشگفتار (خلاصه)
- بررسی مادهی «سلم»
- الف) مقایسی: «سلم» بهمعنای صحت و عافیت
- ب) مفردات: «سلم» بهمعنای تعری از آفات
- ج) التحقیق: «سلم» در مقابل خصومت
- د) معجم اشتقاقی: «سلم» به معنای انسحاب مستمر و ملائم
- درک معنای «سلم» از کاربرد آن در آیه¬ی «مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا»
- «تسلیم کار» و «خلوص رنگ»، دو معنا در کلام بیضاوی ذیل آیه
- ترجیح معنای «خلوص» در مادهی «سلم»
- تعبیر «قلب سلیم» و تأیید معنای خلوص
- تقابل معنای «ش» و «س» در معنای شعب و تفرع
- لزوم تدوین قواعد فقه اللغة
- توافق فقرات روایت داود رقی با معنای خلوص در ماده¬ی «سلم»
  - «سالم» یادآوری عهد و میثاق

پیش‌گفتار (خلاصه)

سلسله درس گفتارهای شرح توحید صدوق در سال 1402 (جلسه نوزدهم)؛ ادامه شرح ف
«وبالشهادتين يدخلون الجنة وبالصلاة ينالون الرحمة»

بررسی لغوی ماده «سلم» و ترجیح قول حسن جبل در معنای «انسحاب مستمر و متلائم» ر
«خلوص»؛ تقابل معنوی «س» و «ش» در معنای تفرع و تشعب؛ بررسی کاربرد ماده «سلم» در آی
«مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا» و همخوانی آن با معنای خلوص؛ بررسی مضمون روایت داود رقی و سؤال وی از
معنای «سلام».

بررسی مادهی «سلم»

در شرح صفحهی هفتاد و دوم بودیم. فرمودند:

> «وبالشهادتين يدخلون الجنّة ، وبالصلاة ينالون الرحمة ، فأكثروا من الصلاة على نبيكم وآله ، إنّ اللّه وملائكته يصلّون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلّوا عليه وسلّموا تسليما.أيها النّاس إنّ لا شرف أعلى من الإسلام»[1].

راجع به لغت صلات بحثهایی شد. وجوهی که فرموده بودند و محتملاتی که بود، بیان شد. امام علیهالسلام در دنبالهی فرمایش خویش، راجع به صلات، آیهی شریفه را آوردهاند. در این آیهی شریفه، غیر از صلات، سلام هم هست: «سلّموا تسليما». در این آیهی شریفه، مادهی «سلام» هم به کار رفته است. دنبالهی آن هم، باز صحبت از اسلام است. لذا باید چند لحظهای هم راجع به مادهی «سلم»، «اسلام» و «تسلیم» بحث کنیم و از همین رو، فرمایشات علما و اساتید را مرور میکنیم تا معنای آن را بیشتر روشن کند؛ تا به حدیثی که در جلسهی گذشته اشاره کردم، برسیم. چون سؤال در آن روایت از معنای سلام است، گفتم ابتدا لغت را بررسی کنیم تا بعد به روایت برسیم.

---

[1]. شيخ صدوق، التوّحيد، ج ۱، ص ۷۳.

الف) مقاییس: «سلم» به‌معنای صحت و عافیت

در مادهٔ «سلم» در التحقیق، کلماتی را آورده‌اند. یکی از جاهای خیلی مفصل التحقیق هم همین مادهٔ «سلم» است. سایر کتب لغت هم، راجع به مادهٔ «سلم»، نسبتاً مفصل بحث کرده‌اند. ایشان طبق رسمشان، از کلمات در کتب دیگر و مواردی که در نظرشان جالب و راه‌گشا بوده است را آورده‌اند. اولین مورد از مقاییس ابن‌فارس است:

> «مقا- سلم: معظم بابه من الصحة و العافية، و يكون فيه ما يشذ، و الشاذ عنه قليل. فالسلامة: أن يسلم الإنسان من العاهة و الأذى»[1].

«سلم: معظم بابه من الصحة و العافية»؛ اصل معنای «سلم» سلامت است. سلامت از مرض و آفت. ابن‌فارس به این صورت معنا کرده است.

---

[1]. علامه‌ی مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۵، ص ۱۸۷.

ب) مفردات: «سلم» به‌معنای تعری از آفات

راغب هم تقریباً همین‌طور معنا کرده است: «التّعرّي من الآفات الظاهرة والباطنة»[1]. در لغوی‌های دیگر، مثل العین خلیل و سایرین، معنای «سلم» یک حالت تفرق دارد. لذا ابن‌فارس سعی کرده است معظم باب را جمع کند تا «سلم» را به یک معنای واحد برگرداند. اولین معنایی که خلیل دارد و شاید در خیلی از کتاب‌های قدیمی هست، می‌گویند «سَلْم» یعنی آن دلو بزرگی که یک دسته داشته باشد. وقتی اولین معنا در کتاب لغت این باشد، شما می‌خواهید چه کار کنید؟! معلوم می‌شود که ابن‌فارس، در این فضا زحمت کشیده است. ولی علی ای‌ّحال، مادهای است که خیلی جذاب و جالب است. در التحقیق به جای اینکه سراغ صحّت و عافیت و سلامتی بروند،

---

[1]. راغب اصفهانی، المفردات في غريب القرآن، ج ۱، ص ۴۲۱.

ج) التحقیق: «سلم» در مقابل خصومت

فرمودهاند:

> «و التحقيق:أن الأصل الواحد في هذه المادة: وهو ما يقابل الخصومة و وهو الموافقة الشديدة في الظاهر و الباطن بحيث لا يبقى خلاف في البين. **و من لوازم هذا المعنى مفاهيم الانقياد و الصلح و الرضا**»[1].

«أن الأصل الواحد في هذه المادة: وهو ما يقابل الخصومة»؛ خیلی تفاوت کرد. ابنفارس میگوید: «سلم» یعنی صحت و سلامتی. مفردات راغب میگوید: «التعری من الآفات». ایشان به جای صحت و سلامتی که ابنفارس گفته است، به جای تعری از آفت و مرض که مفردات گفته است، گفتهاند معنای «سلم» دوری از خصومت است. نگاه دیگری به این لغت کردهاند. تا آخر هم مفصل آیات را میآورند و در اینجا خیلی طول میدهند. در التحقیق چندین صفحه راجع به موارد کاربرد «سلام» شواهد آوردهاند.

---

[1]. علامه‌ی مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۵، ص ۱۸۸.

د) معجم اشتقاقی: «سلم» به معنای انسحاب مستمر و ملائم

آقای حسن جبل طبق رسم خوبی که دارد؛ یکی از جاهای خیلی خوب کتاب او، همین مادهی «سلم» است. ایشان مادهی «صلو، صلات» را بهمعنای «تلیین و عرض»[1] گرفت. در اینجا ایشان، از «سلّ»[2] شروع میکند و بعد با «سلو»، «سلم»، «سلک» میسنجد و همه را توضیح میدهد. اصل «سلّ» را ریشهی این ماده میگیرد و میگوید: «س» دلالت بر انسحاب دارد؛ یک چیزی با حالت خیلی ظریف و لطیف در تار و پود شیء دیگر، نفوذ کند. «ل» هم دلالت بر دوام و استمرارش دارد. پس «سلّ» یعنی نفوذ با لطافت و متانت و با استمرار. بعد همه لغات را میگوید. وقتی به «سلم» میرسد، میگوید: «م» آن، دلالت بر التئام دارد. التئام یعنی با هم سازگار بودن و سر ِدعوا ندا شتن.

پس روی معنای ایشان، «سلم» به این معنا میشود که یک چیزی در چیز دیگری سریان داشته باشد، بدون اینکه حالت اصطکاک و درگیری و شقاق در آن باشد، با سر و پا التیام و ملائمت صورت بگیرد. ایشان از صوتش این معنا را برداشت میکنند. «س ل م» صوتیاً میبینید در خصوص این لغت کتاب ایشان شاید سرآمد همهی کتابها باشد. از ریخت ِکاری که ایشان به لغت داده است؛ رابطهی میان صوت، لغت و معنا [نکات خوبی به دست میآید]. از نقاط قوت کتاب حسن جبل این است که وقتی وارد مادهی «سلم» میشود، اول نمیگوید صوتش این است و معنایش این است. این کار خوب او است. اول سراغ استعمالات میرود. یعنی با کلیگوییی و از دور یک چیز بگوید که روح معنا این است، رفتار نکرده است. البته مانعی هم ندارد و جلوتر هم عرض کردم. در تجربهی طلبگی، چندین سال از اشتغال عمر طلبگی، به همین گرایش و همین نگاه گذشت. خوب هم بود. آدم به یک لغت بهعنوان یک واحد توجه کند. چه کار داریم عرب چه میگوید! ما بهصورت تجریدی از موارد استعمال، لغت را به دست بیاوریم. ولی خُب، تجربتا میگوییم؛ چندین سال بود. آدم لذت خاصی هم میبرد. ولی برای آدم لمس میکند که این راه درست نیست. این راه، راه ناقصی است. خوب است، اما ناقص است. لذا آقای حسن جبل این کار را نکرده است. با اینکه معنای واحد میآورد و زحمت میکشد، اما اول سراغ کاربردها میرود. از کاربردهای خود لغت، استفاده میکند.

لزوم در نظر گرفتن همهی قواعد لغت، برای فهم معنا

البته بعد از اینکه ذهنم سراغ کاربرد آمده بود، قواعدی بود که جلوترها در مباحثهی لغت عرض کردم. قواعد جوراجوری بود. یکی این بود که اول میتوانیم بهمعنای تجریدی مطلق توجه کنیم که بر همهی مصادیق صدق کند. یکی هم میتوانیم از محسوستریِن معنا شروع کنیم. نه اینکه اول سراغ روح معنا برویم. از محسوستریِن معنایی که یک بچه و بشر بدوی هم میتوانست آن را به کار ببرد، شروع کنیم و بهسوی تجرید برویم. نه اینکه ابتدا از مجرد شروع کنیم و بر مصادیق منطبقش کنیم. اینها، راههای مختلفی است. وقتی شما تحقیق لغوی میکنید، سزاوار این است

که همه‌ی این راه‌ها را مد نظر داشته باشید. همه‌ی این قواعد را در نظر بگیرید و فکر کنید. هر جایی، یکی از این‌ها جذاب است و تحقیق را پیش می‌برد.

شاگرد: فرمودید «س» و «ل» با هم چه معانی می‌دهد.

استاد: «س» به‌معنای نفوذ و انسحاب در یک شیء است. «ل» به‌معنای دوام و استمرار این نفوذ است. آقای حسن جبل، در «سلو» و «سلک» همه‌ی این‌ها را گفته است، در «سلم» می‌گوید «م» هم دال بر التیام است. پس «سلم» انسحاب و نفوذ به رفق است. «ل» دوام و استمرار است. «م» التیام است.

شاگرد: از مجموع آن، التیام به دست آورده‌اند. در معنای «م» می‌گویند: «م امتساكٌواستواء ظاهري» [3].

استاد: التیام لازمه‌ی آن‌ها است. بسیار خُب.

---

[1]. حسن جبل، المعجم الاشتقاقي المؤصل، ج ۳، ص ۱۲۴۴.

[2]. همان، ج ۲، ص ۱۰۶۲.

[3]. همان، ج ۱، ص ۴۱.

درک معنای «سلم» از کاربرد آن در آیه¬ی «مُسَلَّمَةٌ لا شِيَةَ فِيهَا»

آنچه که در ذهن بنده، به‌عنوان یک طلبه، گذشته و برای خود بنده در مواضع مختلف خیلی جالب بوده است، این آیه‌ی شریفه بوده است. آیه‌ی شریفه و آن وقت کاربردهای آن. در التحقیق فرمودند: «یقابل الخصومة»؛ سالم یعنی مقابل خصومت. اگر هم بدن صحیح و سالم می‌گوییم، یعنی در این بدن خصومت نیست. مرض که می‌آید، مرض با بدن درگیر می‌شود. در بدن مریض، اختصام و دشمنی است. او دارد می‌جنگد. امروزه می‌گویند: سیستم ایمنی بدن. پاسبان‌ها با آن درگیر شده‌اند که مریض شده است. پس اصل «سلم»، یعنی ضد خصومت. سالمتی در کار هست، یعنی خصومت در کار نیست.

شاگرد: خصومت در کار نیست یا «سلم» هست؟

استاد: فرمودند: «ما یقابل الخصومة». یعنی خصومتی در کار نیست. دنباله‌ی عبارت دارند: «و هو الموافقة الشديدة في الظاهر و الباطن»[1]. شاید در آن روایت هم دارد که قبلاً در عرب وقتی برای ورود سلام می‌گفتند – تحیت یعنی زنده باشی - سلام به این معنا بوده است که تا یک کسی بر دیگری وارد می‌شود، مظنه‌ی خوف از او هست. یعنی آمده است که چه کار کند؟! چه نظر و قصدی بر ما دارد؟! به محض اینکه وارد می‌شود، می‌گوید: «سلام علیکم». یعنی از ناحیه‌ی من، هیچ رقم درگیری و شقاقی نیست. دلت جمع باشد. خاطرت جمع باشد. امن هست. سلامی که به‌معنای ورود است، در امنیت قرار دادن است. سلم محض است. من برای درگیری و دشمنی و صدمه زدن به تو نیامده‌ام. خُب، این معنا خوب است. اما اینکه انسان از یک چیز محسوس و خیلی روشنی، معنای لغت را در بیاورد، آن هم از مثل قرآن کریم، لذت دیگری دارد.

---

[1]. علامه‌ی مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۵، ص ۱۸۸.

«تسلیم کار» و «خلوص رنگ»، دو معنا در کلام بیضاوی ذیل آیه

[مطلبی در همه‌ی] این سال‌ها، در ذهن بنده بوده است. مکرر هم عرض کرده‌ام. زیباترین آیه‌ی شریفه برای توضیح مادّه‌ی «سلم»، همین توصیف قرآن کریم از گاو بنی‌اسرائیل است. «مُسَلَّمَةٌ لا شِيَةَ فِيهَا»[1]. در تفسیر دیده‌ای که برخی «مسلّمة» و «لاشیة» را دو معنا می‌کنند. مرحوم علامه‌ی مجلسی، در مرآة العقول، از بیضاوی هم نقل کرده‌اند:

> «قال البيضاوي : « مُسَلَّمَةٌ» سلمه الله من العيوب أو أهلها من العمل ، أو أخلص لونها من سلم له كذا إذا أخلص له « لا شِيَةَ فِيهَا » لا لون فيها يخالف لون جلدها ، وهي في الأصل مصدر وشاه وشيا وشية إذا خلط بلونه لونا آخر»[2].

«قال البيضاوي: «مُسَلَّمَةٌ» سلمه الله من العيوب»؛ گاوی سالم بود. عیب و نقصی نداشت. شَل نبود، شاخ شکسته نبود و امثال اینها. «مسلّمة» اینطور معنا شد. **«أو أهلها من العمل»؛** اینکه اهل بقره به او کار بدهند، نبود. گاو کاری نبود که شخم بزند. «لا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ».

«أو أخلص لونها»؛ این معنای دوم است. به گمانم همین معنای دوم، درست است. «مسلّمة» به این معنا نیست که سالم بود. آنها حرف دیگری است. اینجا یکی از شاهکارهای لطافت آیه‌ی شریفه در بیان معنای «مسلمة» است. آیه دارد رنگ گاو را بیان می‌کند. «لا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ»[3]، «صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ»[4]. اینجا است که وقتی می‌خواهد آن رنگ را بگوید، می‌گوید: «مسلّمة لاشیة فیها». «لاشیة» دقیقاً توضیح «مسلّمة» است. رنگ پوست این گاو محسوس‌تر از این نمی‌شود. «مسلّمة» بود، یعنی «لاشیة فیها». رنگ پوست او خال‌خالی نبود. بعد می‌گوید: «وشی الثوب حسنه ونقشه»؛ پیراهن را رنگ‌آمیزی کنید و در آن نقش و خال در بیاورید. در ادبیات قرآن، در قلب انسان‌ها و خیلی از جاها، این تزیینی که ما می‌گوییم زینت است، در ادبیات قرآن می‌گوید اتفاقا بر خلاف کمالش است. کمالش این است که این «وشی» نباشد؛ خال‌خالی نباشد. صرافت و خلوص داشته باشد. رنگ خال‌خالی، یک دست نیست. خالص نیست. می‌گوید رنگش «مسلّمة» است؛ رنگ یک دست است: «لاشیة فیها»؛ نمی‌توانید یک خال در آن پیدا کنید که آن خال، از غیر یک دستی زمینه باشد.

[1]. البقرة آیه ۷۱.

[2] علامه مجلسی، مرآة العقول، ج ۵، ص ۲۷۱.

[3]. البقرة، آیه ۶۸.

[4]. همان، آیه ۶۹.

ترجیح معنای «خلوص» در مادهٔ «سلم»

بنابراین اگر به این صورت معنا کنیم، حتی از معنایی که مرحوم آقای مصطفوی می‌فرمایند، تجرید بیشتری می‌شود. چطور؟؛ ابن‌فارس گفت: «سلم» یعنی صحیح و سالمت باشد، راغب گفت: یعنی از مریضی دور باشد، ایشان گفتند: از خصومت دور باشد. در اینجا «سلم» یعنی از هر چیزی که آن یک دستی و خلوص را از بین می‌برد، دور باشد. خصومت هم یکی از آن‌ها است. خصومت و درگیری و دشمنی یک صغرایی از خلوص است. نسبت به رنگ خال‌خالی یک گاو، نمی‌توانند بگویند دشمنی دارد، اما خالصه یک دست نیست. یک دستاندازی و اصطکاکی نسبت به اصل دارد.

شاگرد: دلیل اینکه می‌فرمایید: «لا شیة» قید توضیحی «مسلّمة» است، چیست؟

استاد: به‌خاطر اینکه اگر منظور از «مسلّمة»، معنای اول بیضاوی باشد که گفت یعنی از عیوب-بری باشد و صحیح و سالم باشد و شَل نباشد، با سیاق نمی‌سازد. چون یک دفعه نمی‌توانند بگویند بی عیب است، شیة در آن نیست. بی عیب است، خال در آن نیست. «شیة» به‌معنای خال‌هایی است که در آن هست. لذا معنا ندارد یک دفعه از بی‌عیب‌بودن بگوییم، خال ندارد. من‌اسب با رنگ است که بگوییم: رنگ یک دستی است که لاشیة فیه‌ا. یعنی عیوب، تناسب ارداف با «شیة» ندارد. اما اگر خودتان بخواهید، بنویسید، فطرتا می‌نویسید: «عیب نداشته باشد، لنگ نباشد، خال‌خالی نباشد!».

شاگرد: حداقل اگر این معنا مراد باشد، باید یک «واو» بین آن‌ها باشد.

استاد: بله؛ یعنی بر اساس این معنا، «لاشیة» دقیقاً با کلمه‌ی «مسلّمة» جور در می‌آید. همین‌طور هم بوده است. رنگ زردی داشته است که هیچ چیزی در آن دخیل نبوده است. یک رنگ داشته است. الآن هم که حدیث می‌خوانیم، امام علیه‌السلام بهترین استفاده را از این کلمه می‌کنند. برای سلام و تسلیم، از همین لاشیة استفاده می‌کنند. خود استشهاد امام علیه‌السلام، بهترین شاهد است بر اینکه «مسلّمة» به‌معنای سالم‌بودن از عیوب نیست. البته مکرر عرض شد که ما از باب اظهر و ظاهر و اولی صحبت می‌کنیم و الا اینکه بگوییم معنایی که بیضاوی گفته، صفر است، درست نیست. کسانی که مباحثه‌ی ما بوده‌اند، می‌دانند که من هرگز این را عرض نمی‌کنم. یعنی احتمال اینکه «مسلّمة» به‌معنای سالم بودن از عیوب باشد، نیست. احتمالی است که مشکلی با آن نداریم. از باب استعمال لفظ در اکثر از یک معنا، استعمال جامع و ... . قرآن است.

آن استاد در درس اسفارشان شاید هر هفته می‌گفتند. می‌گفتند: آقا جان قرآن است. قرآن یعنی چه؟؛ یعنی مادهٔ اللّه. همین که وارد سفره‌ی الهی می‌شوید، سر از بینهایت در می‌آورد. هر جایی از آن دست بگذارید، می‌بینید بینهایت وجه و کار هست. سر و کار شما با خدا و کلام خدا می‌شود. کلامی که از خداوند صادر می‌شود، کلام خدا است. هر چه در خداوند متعال، علم و کمال سراغ دارید، در ریز به ریز کلام او هم می‌توانند جلوه‌گر شود. لذا من ابائی ندارم که این احتمال را بگویم، ولی صحبت سر اظهر و ظاهر و سیاق است.

تعبیر «قلب سلیم» و تأیید معنای خلوص

شاگرد: در آیات دیگر هم فرمایش شما را تأیید می‌کند. **«لا يَسمَعُونَ فيها لَغواً وَلا تأثيماً إلّا قيلا سَلٰماً سَلٰماً»**[1]. یعنی خالص است.

استاد: از روایات شواهد روشن‌تری هست. در کافی شریف، در ذیل آیه‌ی **«إلّا مَنْ أَتَى اللّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»**[2]. هر کسی قلب سلیم را یک جوری معنا می‌کند. حضرت علیه السلام طوری معنا کرده‌اند که دقیقاً با این معنای لغوی، هماهنگ است. یعنی یک امر تعبدی نگفته‌اند که چون من امام معصوم هستم، از غیب برایِ «سلیم»، معنایی می‌کنم و کاری به لغت نداشته باشید. بلکه معنایی می‌گویم که دقیقاً با معنای لغوی خودش و حروفش هماهنگ است.

> «سأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- إِلّا مَنْ أَتَى اللّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ قالَ الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِواهُ قالَ وَ كُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شِرْكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ ساقِطٌ وَ إِنَّما أَرادُوا الزُّهْدَ فِي الدُّنْيا لِتَفْرُغَ قُلُوبُهُمْ لِلْآخِرَةِ»**[3]**.

«... وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِواهُ»؛ قبلی که در پیشگاه الهی حاضر می‌شود و در آن هیچ چیزی جز خداوند نیست. قلب سلیم است. دل یک دست و صاف است. «لا شیة فیها».

حال اگر ملائکه به دل من طلبه نگاه کنند، چه «شیة»هایی می‌بینند! آقای بیضایی می‌گوید: «شیة» تزیینی است. ما به خیال خودمان هر چه قلبمان بیشتر نقش و خال داشته باشد، مزیّن‌تر هستیم و قشنگ‌تر است! درحالی‌که ملائکه بر عکس می‌بینند؛ می‌گویند هر چه صاف و پاک باشد، مزیّن است. نه اینکه این «وشی»، برای قلب زینت باشد. کار بر عکس است. چقدر قبلش زیبا است؛ اینها نکات قشنگی است. «يَومَ لا يَنفَعُ مالٌ وَلا بَنُونَ»؛ همه‌ی اینها «شیة» است. دلی که مشغول به مال و بنون است، همه‌ی اینها «شیة» است. «إلّا مَن أَتَى اللّهَ بِقَلبٍ سَلِيمٍ»؛ دلی که مال و منال و بنون در آن نباشد.

آن آقا می‌گفت: به علامه‌ی طباطبایی رضوان اللّه تعالی علیه گفتم ...؛ فرمودند: سالک الی اللّه کاری با هیچ کس ندارد، جز خداوند. شاید تعبیرشان این بود. گفتم: یعنی زن و بچه ندارد؟ گفتند: خیر. بعد گفتم: مگر دیگران با او فرق دارند؟؛ گفتند: آنها همه دارند. تعبیر قشنگی بود که علامه فرمودند. گفتند: همه زن و بچه دارند، یعنی اینها در دلشان جا دارد، ولی در دل او ندارد. یعنی خدایی که به او داده است، اینها، در کنار خدای متعال، در دلش جا نکرده‌اند. علی ای‌حال، این معنای خیلی عالیای از «لا شیة» است.

شاگرد: با مناسبت‌های صوتی حروف هم، معنا را می‌فرمایید؟

استاد: «مسلّمة ال شیة فیها». آقای حسن جبل چه گفت؟؛ گفت: رنگ این بقره، کل پوستش و کل وجودش، مسلّمة است. یعنی یک رنگی در کل وجود بقره، انسجاب و نفوذ کرده است، با استمرار، و این رنگ، از هیچ کجا فرو گذار نکرده است. پس با التیام است. یعنی با وجود او، هماهنگ و سازگار است. رنگی است که از خودش است و با او سر دشمنی ندارد. در تمام بدن او این رنگ ساری و جاری است. ببینید با آن معنا، مناسبت دارد. اینجا از جاهای خوب کتاب اوست.

شاگرد: با اینکه نفوذ، یک نحو ناخالصی است، یک چیزی در چیز دیگری نفوذ کند، ناخالصی میشود. ولی با توضیحی که میدهید، کاملاً سازگار میشود.

استاد: حالا چون بحثهای لغوی در زمان ما خیلی ممتع نشده است، نمیتوان خیلی وارد شد. ذوقیاتی میشود که سزاوار این نیست که من وقت شما را بگیرم. ولی قبلاً صحبتش شده بود. همینجا وقتی دقت میکنید، میبینید اینها هست. حالا ذوقی است یک حرفی است. مکرر خدمت شما گفتهام که [ای یک نفر] مباحثهای داشتیم. آنچه که یادم هست، چند تفسیر را مباحثه کردیم. آن وقتی که این جمله را گفتند، تفسیر کنز الدقائق را بحث میکردیم. تفسیر خیلی خوبی است. این را مباحثه میکردیم. خُب، مباحثهی دو نفری و طلبگی بود. هر چه در این بحث لغوی به ذهنم میآمد، برای ایشان میگفتم. ایشان اینطور نبود که بافتنیهای من را بپذیرد. لبخند میزد. گاهی که خیلی من اسب در میآمد و میدید خیلی جور در آمد، میگفت بافتنی است، اما بافتنی خیلی قشنگی است! خُب، حالا این بافتنی است، اما اگر ده تا از آنها قشنگ شود و در این ده تا، دو تا واقعیت علمی داشته باشد، خیلی میارزد. چون برای ساری مسائل علم لغت و فقه اللغة کلید میشود.

---

[1] الواقعة، آیات ۲۵ و ۲۶.

[2]. الشعراء، آیهی ۸۹.

[3]. شیخ کلینی، الكافی (چاپ الاسلامیة)، ج ۲، ص ۱۶.

تقابل معنای «ش» و «س» در معنای شعب و تفرع

الآن در ما نحن فیه به چه صورت است؟ قبلاً راجع به مباحث حروف، بحث شده بود. حالا کنار هم بگذارید. «مسلمة لا شیة فیها». یادتان هست که راجع به «ش»، چند بار صحبت شد. اگر یادتان باشد، چندین بار عرض کردم که «ش»، تفشی و انتشار بود. «شجرة، شعبة و ...» را مکرر عرض کرده‌ام. می‌بینید واژه‌هایی که شین در آنها به کار می‌رود، به این صورت هستند. تفرق دارند. ولو به اصلی بر می‌گردند اما در آن، این معنای تفشی هست. آیا معنای تشعب و تفرق، با سلم و یک دستبودن، مناسبت دارد یا ندارد؟؛ ندارد. سپس می‌فرماید: «مسلّمة لا شیة»! اتفاقا در «شیة»، هیچ چیزی جز «شین» نیست. طبق مبنای حسن جبل، در «وشی» واو و یاء کاره‌ای نیستند و فقط «شین» هست. اصلاً «شیة»، یعنی آنچه که تبلور و نمایش تفرق و تشعب و تشتت است. در همه‌ی اینها «شین» هست. «تشجر و مشاجرة». «شجرة» چیست؟ شاخ و برگ‌هایش پخش می‌شوند.

خُب، بردار ِشین، «سین» است. سه نقطه روی «ش» می‌گذارند که این نقطه دال بر تشتت است. آنها را در «س» نمی‌گذاریم. پس او مقابل است. یعنی آن چیزی که در «ش» هست، در «س» نیست. صفیری که در «سین» هست، مجتمع است. تفشی شین در سین نیست. صفیری است مجتمع ولی مستمر. ایشان هم که گفت: «انسحاب مع نفوذ ...» این معنا بود. اتفاقا جالب این است که «سلم» باید طوری باشد که هیچکدام از حروفش، نقطه نداشته باشد. «س» و «ل» و «م». اصلاً خود کلمه، نقطه نیاز ندارد، چرا؟؛ چون اگر نقطه داشت، از آن «سلم» در می‌آمد.

لزوم تدوین قواعد فقه اللغة

اینها ذوقیاتی است که اگر جمع شد، حتی اگر یکی-دو موردش، به هم وصل شود، می‌بینید کلیدی است برای لغات دیگر. چند بار دیگر عرض کرده‌ام که گمان من این است که یکی از بهترین گزینه‌ها برای اعمال هوش مصنوعی که مخالفی هم پیدا نمی‌کند، همین فقه اللغه است و حوزه هم باید روی این مساله سرمایه‌گذاری کند. حال در فقه خواهند گفت: چرا می‌خواهید در فقه هوش مصنوعی بیاورید؟! اجتهاد درست نیست و ... . مخالف و موافق در فقه پر رنگ است. خیلی خُب!، ولی هوش مصنوعی در فقه اللغة گمان نمی‌کنم یک نفر مخالف باشد. اگر هست، به من بگویید. خُب، این دیگر مخالفی ندارد. این هوشی است که می‌تواند کارهایی را سریعتر و حساب شده‌تر انجام بدهد؛ علی ای‌ّحال، انسان محدود است؛ یک چیزهایی دارد که قویتر از جهات انسان است. اگر حوزه سرمایه‌گذاری کند و هوش مصنوعی را در فقه اللغة و اشتقاق کبیر و اکبر به کار بگیرند، فوائد خیلی خوبی دارد. یعنی همین چیزهایی که ما به عنوان ذوقی می‌گوییم، او بعداً با فاصله‌ی کوتاهی، بین میلیون‌ها مورد استعمالات و ...، می‌تواند شواهدی را پیدا کند و به هم مرتبط کند. اما این برای ما، ممکن نیست. لذا به گمانم یکی از مواردیکه محک خوبی است، مثال خوبی است و تجربه‌ی خوبی است، فقه اللغة است.

در فقه اللغة، صد سال و بیش از صد سال، دانشگاه‌های عربی از حوزه‌ی ما، جلوتر هستند. من این را مکرر گفته‌ام. این مایه‌ی تأسف است. اگر الآن بخواهیم در حوزه‌ی فقه اللغة کار کنیم، مجبور هستیم از صد سالی که آن‌ها کار کرده‌اند، استفاده کنیم. البته صد سال اخیر را می‌گوییم، قبلش که جای خودش است. من فقط صد سال اخیر را می‌گویم. شما ببینید در میان آنان، چند کتاب نوشته شده است.

علی ای‌ّحال، ماده‌ی «سلم»، به این صورت است. یعنی لغتی است که «س» و «ل» و «م» دارد. این خصوصیات را در بردارد.

شاگرد: یک وقت وارد این بحث می‌شوید تا یک چیزی را سر برسانید، یک وقتی هم مطلبی را می‌گویید که راه‌گشا برای موارد مشابه است. لطفا هر چه در ذهنتان از اینطور موارد هست، بفرمایید.

استاد: نه اینکه اینطور ذوقیات را انسان نگوید.

شاگرد: تجربه‌ی شخصی بنده است که هر چه گفته‌اید و به دنبالش رفتیم، پشت سرش مطالب دیگری روشن شده است.

استاد: مهمتر این است که [این موارد] در روایات معصومین علیهم‌السلام وجود دارد. دیده‌اید می‌گویند گرا می‌دهند؟! در کلماتشان به اینها گرا داده شده است. قبلاً هم عرض کرده‌ام. وارد آن نمی‌شوم. پشت کتاب توحید صدوق روایاتی که راجع به همین لغت می‌شود، ردیف کرده‌ام. چهل مورد شماره گذاشته‌ام. چهل مورد، روایاتی هست که ذهن را برای مباحث لغت تحریک می‌کند. فکر در لغت و امثال آن. اگر دنبالش بروید، می‌بینید هم شوخی نیست. حضرت علیه السلام بفرمایند: اگر امکان

تعلیم برای من فراهم شود، من تمام دین و شرائع و اسلام را فقط از کلمه‌ی مبارکه‌ی «صمد»، نشر می‌دهم. فی الجمله آن را توضیح داده‌اند. «الف و لام و ...»، این‌که چرا «ل»، در صوت مخفی می‌شود و صاد چیست و ... . در توحید صدوق هست. وقتی امام معصوم علیه السلام، از «صمد» و حروفش شروع می‌کنند ... . منظور این‌که، حرف درستی است ولی فعلاً در زمان ما این علم، هنوز آن رشد حد نصاب خودش را ندارد. وقتی کلاسیک شدن یک علم به حد نصاب رشدش نرسیده است، مدام مشتمل بر ذوقیات می‌شود. ذوقیاتی که بافتنی است. بخشی از آن‌ها گاهی درست در می‌آید و گاهی بخش دیگرش بافتنی‌هایی است که وقت می‌گیرد. به این خاطر عرض می‌کنم.

تواقق فقرات روایت داود
رقی با معنای خلوص در
مادهˉی «سلم»

«سلام» ادای‌آوری عهد و میثاق

برای جلسه‌ی بعدی، این دو آدرس را مراجعه کنید. مرآة العقول جلد پنجم، صفحه دویست و شصت و هشت و کتاب وافی، جلد چهارده. در این چند دقیقه‌ای که مانده است، من روایت را نقل کنم. این روایت در کافی شریف است:

> «عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْنَى السَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا خَلَقَ نَبِيَّهُ وَوَصِيَّهُ وَابْنَتَهُ وَابْنَيْهِ وَجَمِيعَ الْأَئِمَّةِ وَخَلَقَ شِيعَتَهُمْ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَأَنْ يَصْبِرُوا وَيُصَابِرُوا وَيُرَابِطُوا وَأَنْ يَتَّقُوا اللَّهَ وَوَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ الْأَرْضَ الْمُبَارَكَةَ وَالْحَرَمَ الْآمِنَ وَأَنْ يُزَلِّلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَيُطَهِّرَ لَهُمُ السَّقْفَ الْمَرْفُوعَ وَيُرِيحَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَيُنَزِّلَ لَهُمُ الْبَيْتَ الَّذِي يُبَدِّلُهُ اللَّهُ مِنَ السَّلَامِ وَيُسَلِّمُ مَا فِيهِ لَهُمْ لَا شَيْءَ فِيهِ قَالَ لَا خُصُومَةَ فِيهِ لِعُدُوِّهِمْ وَأَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِيهِ مَا يُحِبُّونَ وَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى جَمِيعِ الْأَئِمَّةِ وَشِيعَتِهِمُ الْمِيثَاقَ بِذَلِكَ وَإِنَّمَا السَّلَامُ عَلَيْهِ تَذْكِرَةُ نَفْسِ الْمِيثَاقِ وَتَجْدِيدٌ لَهُ عَلَى اللَّهِ لِعَلَّهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ جَلَّ وَعَزَّ وَيُعَجِّلَ السَّلَامَ لَكُمْ بِجَمِيعِ مَا فِيهِ»[1].

«عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّي»؛ در زبان ما رقی بود که تذکر دادند، رَقی است. واقعاً سلام خدا و درود خدا بر این داود که از امام علیه‌السلام این سؤال را کرد. این کلمات مبارک از امام علیه‌السلام، صادر شد. همچنین درود خدا بر مرحوم کلینی که این را برای ما باقی گذاشتند.

این حدیث، با مطالبی که در مورد لغت «سلام» گفتیم، تواقف تام دارد. اگر بگویند یک روایتی بگویید که متمحض در روایت تفسیری است، به‌معنای این‌که تفسیر یک آیه را نمی‌گوید، تفسیر آیاتی را در سلک و نظم حقیقی درآورده است، می‌گوییم این حدیث است. یعنی واقعاً این حدیث یک چیز کمی نیست. لذا گفتم اگر کل دنیا برای کسی باشد و بخواهد این حدیث را بخرد، یک میلیاردم بهای واقعی این حدیث، با کل دنیا هنوز برابری نمی‌کند. این قدر مضمون این حدیث شریف بلند است.

اصل عبارت را مروری داشته باشیم، تا شما شروحش را ببینید.

«قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْنَى السَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ»؛ به ما یاد دادند. در آیه‌ی شریفه هم بود: «و سلّموا تسلیما»؛ این «سلّموا» یعنی من در مقابل پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله سلم و تسلیم هستم؟ ای نه، «سلّموا تسلیما» یعنی بر حضرت سلام بفرستید؟ در روایات دارد که «سلّموا»، یعنی تسلیم باشید. حرفی نیست. ولی آیا در آیه‌ی شریفه نمی‌توانیم «سلّموا» را به‌معنای «السلام علی رسول اللّه» معنا کنیم؟! می‌گویید نه، چون «علی» ندارد. سلام به‌معنای تحیت و درود «علی» می‌خواهد. در این آیه که ندارد. «سلّموا تسلیما» دارد. «سلّموا تسلیما» یعنی تسلیم باشید. نه این‌که «سلّموا علیه تسلیما». چون «علیه» نیست، پس در این آیه شریفه نمی‌توانیم «سلام» را به‌معنای درود و تحیت و... بگیریم! نه،

این حرف درست نیست. چون قبلش «علی» دارد و همان کافی است. «یا ایها الذین آمنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیما». وقتی پشت سر «صلّوا علیه»، «سلّموا تسلیما» می‌آید یعنی همان «سلّموا علیه». بنابراین خود آیه‌ی شریفه، تاب این‌که به‌معنای «السلام علی رسول اللّه» باشد را دارد. این مشکلی نیست. کما این‌که روایتی که می‌گوید تسلیم باشید هم، مانعی ندارد. «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»[2]. با بحث‌هایی که امروز داشتیم، اگر بخواهید زیر کلمه‌ی «حرج»، کلمه‌ای بگذارید، چه می‌گذارید؟

شاگرد: «شبهة».

استاد: احسنت. ببینید چقدر زیبا است. «لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا»، نفسی که مقابل فرمایش حضرت صلّی اللّه علیه و آله، سلم نیست و در آن حرج است، یعنی «شبهة» دارد. یعنی یک دستی و خلوص و تسلیم را ندارد. «وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ دلش آرام است.

چیزهایی که مربوط به بحث امروز است را در روایت اشاره می‌کنم.

یکی این‌که وقتی خداوند همه را خلق کرد و میثاق را از آن‌ها گرفت و عهد کرد که صبر و مصابره و مرابطه و تقوا داشته باشند، می‌فرماید: **«وَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ الْأَرْضَ الْمُبَارَكَةَ»**؛ درست است که حضرت علیه السلام ارض مبارکه را مطرح کردند اما «یسلّم». تسلیم الارض به چه معنا است؟ یعنی زمین را به آن‌ها بدهد؟! یا بیش از دادن است؟ یعنی زمین را سلم کند. این یکی. مورد بعدی:

«وَالْحَرَمَ الْآمِنَ»؛ کلمه‌ی «امن». کلمه‌ی «مبارک» و «امن» با تعبیر «سلم» مرتبط است.

«وَيُرِيَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ»؛ «عدو» هم با «سلم»ی که مرحوم مصطفوی فرمودند، مناسب است.

«وَالْأَرْضِ الَّتِي يُبَدِّلُهَا اللَّهُ مِنَ السَّلَامِ»؛ در اینجا به اصل معنای «سلام» رسیدیم.

«وَيُسَلِّمُ مَا فِيهَا لَهُمْ الَا شَيْءَ فِيهَا»؛ ببینید چه زیبا است!

«قَالَ لَا خُصُومَةَ فِيهَا لِعَدُوِّهِمْ»؛ خصومت و عدو، کاملاً مناسب معنایی است که در التحقیق فرمودند.

«... إِنَّمَا السَّلَامُ عَلَيْهِ تَذْكُرَةُ نَفْسِ الْمِيثَاقِ»؛ این تمام شدنش چقدر زیبا است! یکی چیزهایی شده است، این‌که ما مدام سلام می‌دهیم به «السلام علیکم، السلام علی رسول اللّه، السلام علیک ای اباعبداللّه» داریم می‌گوییم ما یادمان نرفته است. این سلام یادآوری آن معاهده و میثاق است. خدا از ما یک عهدی گرفته و یک ضمانتی کرده است. «أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»[3]. چقدر حاج آقا این را می‌خواندند! یک عهدی در کار بوده است، به آن وفا کنید، من هم با شما در جریان بودم، لذا من هم به عهد شما وفا می‌کنم. این سلامی که این قدر تکرار می‌کنیم، یادآوری آن است. به قدر و قیمت در می‌آید؟! این تذکر آخرش و کاربردی بودنش، با سه-چهار سطر قبلش دنیایی از معارف قرآنی دارد. ببینید می‌فرماید: «یتزل لهم البیت المعمور»، شما به این جمله فکر کنید؛ اصلاً این به قدر و قیمت در می‌آید؟! من سال‌ها این را دیده‌ام، گفتم خدا رحمت کند داود رقی را اما برای من اتمام حجت شده است. ان شاءاللّه شما مثل من رفتار نکنید، کلمات این حدیث شریف را بروید و برگردید و فکر کنید. من هر بار سلام می‌دهم به یاد این حدیث نیستم، اما شما طوری باشید که هر بار سلام می‌دهید و زیارت می‌روید، به یاد این حدیث شریف کافی باشید. حیف است! کفران نعمت است.

شاگرد: در استلام حجر الاسود هم همین را داریم.

استاد: بله، وقتی خدای متعال میثاق را گرفت، همه را در حجر الاسود گذاشت. وقتی رو به حجر میرسد، میگوید: «انا علی العهد».

و الحمدللّه ربّ‌العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

---

[1]. شیخ کلینی، الکافی (الاسلامیة)، ج ۱، ص ۴۵۱.

[2]. النساء، آیهی ۶۵.

[3]. البقرة، آیهی۴۰.